

شاهد توحیدی

عالم مجاهد و مریبی نستوه، حضرت آیت‌الله حاج‌شیخ‌محمد مدنی که از سوی مرحوم آیت‌الله‌العظمی سیدمحمود شاهرودی به «ناشرالاسلام گنابادی» ملقب شد، سالیانی طولانی از حیات خویش را در مواجهه نظری با فرقه صوفیه در گناباد مصروف داشته است. وی در طریق این مبارزه – به‌ویژه در دوران پیش از انقلاب – سختی‌ها و صعوبات فراوانی را متحمل گشته و تجربیات ارزنده‌ای را آموخته‌است. اینک که این فرقه‌فاله در کسوت یکی از «گروه‌های مدافع حقوق بشر» خود را بازسازی کرده و بار دیگر به عرصه اغفال جوانان روی آورده، مناسب‌است پیشینه این جماعت بازنگر بسته و بخش‌های عبرت‌آموز آن مجدداً مرور گردد. این‌گفت‌وشنود پرنکته نیز از سر همین نیاز، صورت پذیرفته است. ■ ■ ■

جنابعالی گفته‌ها و آثار تان همواره بر وابستگی «خانقاه» به دربار و سرویس‌های جاسوسی انگلیس تأکید داشته‌اید. به نظر شما فلسفه این وابستگی چیست و خانقاه از آن چه سودی می‌برد؟

بسم‌الله‌رحمن‌الر‌حیم، الحمدلله‌رب‌العالمین و صلی‌الله علی‌محمد و آله‌الطاهرین(ع). من از ده‌ه‌قبل به‌عینه دیدم‌که از یکی از عوامل گرایش افراط به خانقاه‌بیدخت، وابستگی این سلسله به دربار ستم‌شاهی بود که ریشه در تشکیلات جاسوسی انگلیس داشت. در دوران طلبگی‌ام در مشهد در روزنامه خراسان خواندم: «سفیر انگلستان در بیدختا» در سال ۱۳۳۷ که از نیف اشرف مراجعت کرد،م دکتر اقبال نخست‌وزیر بود، او پسر مقبل‌سلطنه از ارکان تصوف گنابادی بود. در آن دوره بیشتر فرمانداری‌های استان خراسان صوفی یا صوفی پرست بودند و شب‌های جمعه در بیدخت به‌سر می‌زدند. احمد فریدونی ۲۵ سال‌وزیر یا سرپرست وزارت کشور بود، هر کس را می‌خواست استخدام کند، اول او را به‌بیدخت می‌فرستاد تا صوفی شود و سپس او را استخدام می‌کرد. تیمسار نصیری به مدت ۱۳ سال رئیس ساواک جهنمی ایران بود، او پسر عمیدالممالک سمنانی و از ارکان خانقاه‌بیدخت بود. در چنین شرایطی با اندک سودای با توصیه صالح‌علی‌شاه افراد استخدام می‌شدند یا افرادی که پرورنده‌داشتند، اگر صوفی می‌شدند، با توصیه قطب تیره می‌شدند.

سروان مهاجری، رئیس شهرنایب گناباد پس از نخستن بر کرسی ریاست تکبیل گذاشت و صوفی شد. پس از تحقیق معلوم شد رئیس زندان مشهد بوده و از یکی از زندانی‌های مشهد پول گرانی گرفته و او را فراری داده است، حالا با صوفی شدن می‌خواهد تیره شود و هم صوفی از دیرباز و به شهادت خاطر اتان، چه کسانی متوجه این ارتباط شده بودند و اصلاح مفاسد این فرقه را منوط به اصلاح کلان سیستم سیاسی کشور تلقی می‌کردند؟

یکی از مسواری که دراین‌باره به خاطر دارم، بیانات شهید بزرگوار سیدمجتبی نواب‌صوفی است. در یکی از ملاقات‌ها به ایشان – که واقعا سحر بیان داشت – عرض کردم: «دکتر اقبال به من دستور داده است، شیخ برای گمراهی مردم باز کرده‌اند، خواهش می‌کنم برای روشنگری می‌ردم به گناباد تشریف بیاورید.» فرمود:

«می‌دانم، می‌دانم.» برای ماهیچ مشکلی نیست، می‌توانم یکی از بچه‌های فدایی اسلام را به گناباد بفرستم که مرشد و سران سلسله را با یک نوار مسلسل برچیند، ولی مشکل حل نمی‌شود، از او زرنگ‌تری می‌آورند. دربار ایران فاسد است، ما به حول و به‌آلای تصمیم داریم تهران را اصلاح کنیم که فقیرا این شیخ و برگ‌ها اصلاح می‌شود.

ای سید بزرگوار! روح شاد، واقعا «المؤمن‌ینظر بنور الله» پیش‌بینی‌ات بسیار درست بود. تا دربار سلطنت بود، خانقاه صوفیه بیدخت هم پرونق بود و چون شاه فرار کرد و آشوب گریخت، سلطان حسین تابنده، مرشد فرقه گنابادی هم از گناباد فرار کرد.

روحانیت گناباد در دوران مبارزه طولانی شما با تصوف چه موضعی داشتند یا به عبارات دیگر، به چند دسته تقسیم می‌شدند؟

در ایام مبارزه با خانقاه بیدخت، روحانیون گناباد دو دسته بودند: گروهی بافتوا و مکتبی بودند که با صوفیه معاشرت نداشتند، اما معتقد به تقیه بودند. گروهی هم روضه‌خوان‌های کم‌سواد بودند که هم از سنی‌ها می‌خوردند و هم از توربا؛ هم سر مزار «ملاسطان» روضه می‌خواندند و هم در مجالس شهر و روستاهای تابعه گروه اول در رأس آنها مرحوم حاجت‌الاسلام حاج‌شیخ‌غلامرضا نصیری بود و منظم می‌کرد که: «تند می‌روی!» امام صادق(ع) فرموده‌است: «التقیه دینی و دین‌آبایی.» دهه آخر صفری بود که بنده در خضری منیر می‌رقتم و ایشان در کارشک روز ۲۸ صفر هیئت خضری را آماده‌اند کارشک بودم که از نظر تاریخ معتبر است و به حاج‌آقا نصیری هم در کارشک سری زدم. فرمودند: «فلانی!اگر تو را مجتهد ندانم، فربس! اینجتهاد می‌دانم، اما داری خلاف تقیه عمل می‌کنی. ببین حسین برن، نائب خاص امام زمان(عج) در بغداد کلفتی داشت که می‌خواست آتش روشن کند و هر چه سعی کرد نتوانست. عصبانی شد و آتش برگ را بر زمین زد و گفت: بر معاویه لعنتا! چرا آتش روشن نشد؟ حسین به روح، این عالم بز غوار کلمات از خانه بیرون کرد و فرمود: کلفت خاتمه کن به خانقاه المؤمنین معاویه تو همین کند در خانه من جای ندارد.» گفتیم: «آنچه فرمودید صحیح است، اما عرض می‌کنم آیا قدرت صوفی‌های بیدخت به اندازه قدرت خلیفه بغداد است که دستور داد سقف مسجد برآنا را در بغداد در سر شیعیان خراب کردند و کسی جرئت نکرد جنازه‌ها را از زیر او راندارود؟ آیا مسلمانان گناباد به اندازه شیعیان بغداد عیفا نداشتند؟ اگر چنین است، قبول دارم و باید تقیه کرد، اما در گناباد قتیبه عکس است و جمعیت ما چندین برابر صوفی‌هاست، آنها باید تقیه کنند نه اینکه ما تقیه کنیم.» ایشان قدری فکر کرد و فرمود: «چه عرض کنیم.» بعدها به من فرمودند: «حالا قبول دارم زمان تقیه

جستارهایی در منش و پیشینه رفتاری صوفیان گنابادی» در گفت‌وشنود با آیت‌الله حاج‌شیخ‌محمد مدنی(ناشرالاسلام گنابادی)

جماعت ضد حق مردم امروز مدافع حقوق بشر شده‌اند!

نیست»، حتی کتاب ولایت‌نامه ملاسلطان را از من گرفتند و روی منبر از صوفیه مذمت می‌کردند.

ظاهرا شما در دوره مبارزات خود با صوفی‌های گناباد متحمل زندان و تبعید و حتی حکم شلاق هم شده بودید.ظاهرا دکتر اقبال که از وابستگان به صوفیان گناباد بود، چنین دستوری صادر کرده بود. شنیدن داستان این دستور، در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است.

بله، دکتر اقبال به استناد خراسان، محمد داور دستور داده بود: «شیخ مدنی را در میدان عمومی گناباد ۵۰۰ ضربه شلاق بزیند و او را تبعید کنید.» در جلسه‌ای که آقای داور استاندار و آیت‌الله سیزواری گفته بود: «دکتر اقبال به من دستور داده است، شیخ مدنی را ۵۰۰ ضربه شلاق بزیم، نمی‌دانم چه باید بکنم!» آیت‌الله سیزواری فرموده بودند: «دکتر اقبال غلط کرده است، به خدا قسم!اگر یک شلاق به آقا بزیند، ۱۵۰ هزار روحانی در خراسان ایام می‌کنند، شوری هم از آن طرف وارد می‌شود. آن وقت نه استناد لازم است و نه آیت‌الهی!» سپس داور تماس گرفت و گفت: «کس دیگری را برای استناداری انتخاب کنید. من نیستم!»

این دستور دکتر اقبال چه بازتاب‌های دیگری در محافل روحانی و سیاسی داشت؟

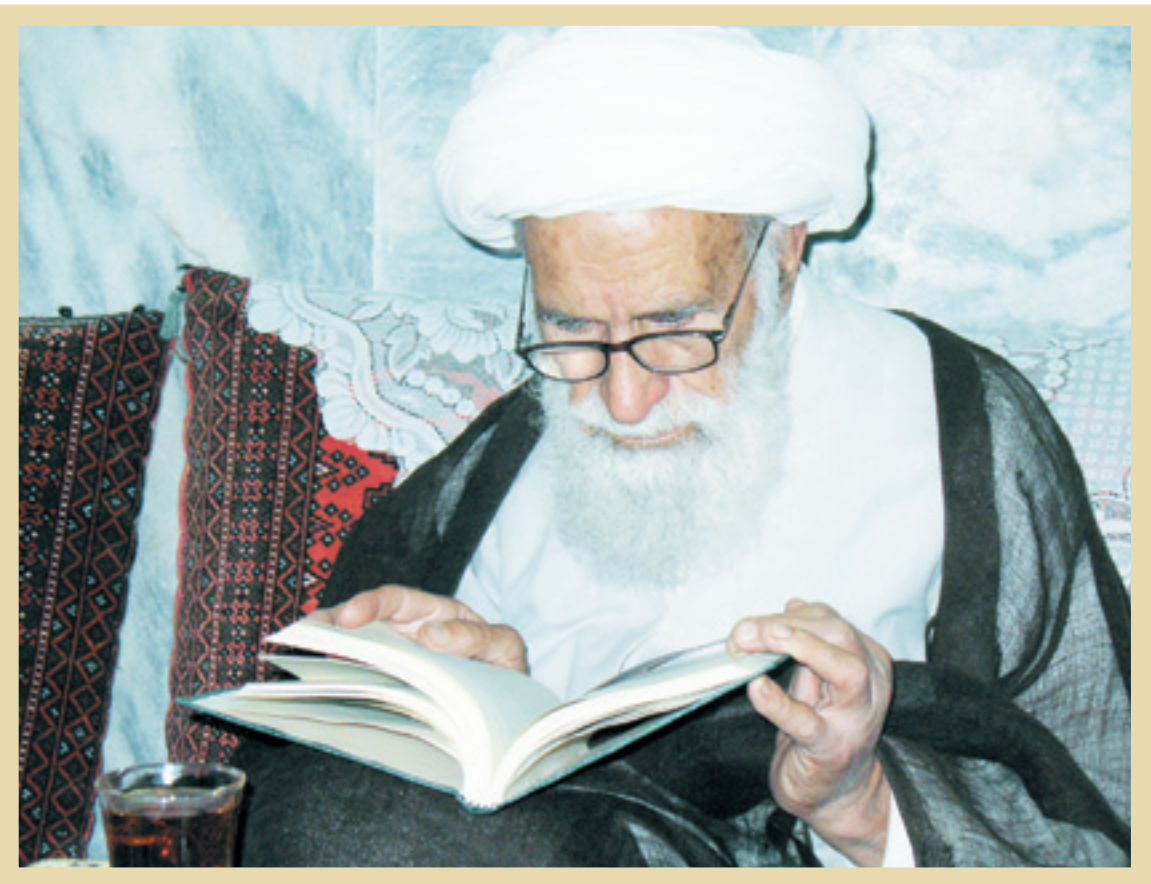
یک روز توفیقی نصیب اینجانب شد که به محضر مرحوم حاجت‌الاسلام فلسفی واعظ، زبان گویای اسلام شرفیاب شدم. پس از آنکه خودم را معرفی کردم، فرمودند: «شما همان آقا شیخ هستید که دکتر اقبال دستور داده بود، شما را شلاق بزیند!» عرض کردم: «آری!» فرمودند: «شلاق‌ها را خورید!» جواب دادم: «سعادتش را نداشتم!» معظلم‌به‌خطاب به علمای حاضر فرمودند: «باور نمی‌کردم دکتر اقبال چنین حماقتی کرده و به خاطر یک قلندر درویش چنین دستوری داده باشد.» اما یک‌روز داور استاندار خراسان به همین اتاق آمد و گفت: «دکتر اقبال اصرار داشت که من آقا شیخ کسب تا این حکم را اجرا کند، من نیستم.» استناد دیگری معرفی شد، در آن زمان دکتر اقبال در رأس حزب ملیون بود، اسدالله علم رئیس حزب مردم و دکتر علی امینی دبیر حزب منفردین بود. این سه حزب اگر چه سر و ته یک کرباس بودند و سر در آخور دربار ستم‌شاهی داشتند، اما برای علم‌فریبی علیه یکدیگر تبلیغ می‌کردند. حکم شلاق اینجانب توسط دکتر اقبال یکی از حربه‌های تبلیغی علیه وی شده بود، طوری که یکی از سهران حزب منفردین در سخنرانی خود گفتی بود: «دکتر اقبال آن قدر احمق است که دستور داده است در حمایت از خانقاه بیدخت به یکی از روحانیون گناباد ۵۰۰ ضربه شلاق بزیند و بوق علیه‌ش(صالح‌علی‌شاه) بیدختی را خوشحال کند.»

قاعد تا جنابعالی در هماهنگی با مرجعیت وقت، با صوفیان گناباد و خانقاه بیدخت طرف شده بودید، شما خود، در معاشرت و گفت‌وگو با این بزرگواران درباره نحله صوفیه چه شنیده بودید؟

یک مورد آن از این قرار است که در سفری که به حج مشرف شدم، در سرزمین منی زیر چادر، حاج‌حسین مرتضایی از حضرت آیت‌الله‌العظمی شاهرودی سؤال کرد: «ما در گناباد با صوفی‌ها محسوریم، زیرا قایل هستیم، بفرمایید تکلیف ما چیست؟» فرمودند: «مرشد آنها نجس است، هر کس هم عقیده او باشد هم نجس

گفت‌وگو

گفت‌وگو با ۸۸۴۸۸۴۸۸



«جستارهایی در منش و پیشینه رفتاری صوفیان گنابادی»

در گفت‌وشنود با آیت‌الله حاج‌شیخ‌محمد مدنی(ناشرالاسلام گنابادی)

است. از دیگران هم دوری کنید.» آقای حاج‌شیخ مرتضی اشرفی، فرزند حاج آقا بزرگ شاهرودی هم نقل کرد، یک شب به منزل آیت‌الله شاهرودی زنگ زدند که یکی از تجار ایرانی می‌خواهد خدمت آقا برسد که اجازه داده شد. ناگهان دیدیم سلطان حسین تابنده مرشد صوفیه است، وقتی به اطلاع حضرت آیت‌الله رساندیم، اجازه ورود ندادند که از منزل با ما میدی بر گشت.

از نحوه رفتار علما و بزرگان روحانیت با صوفیان گناباد چه مواردی را شاهد بوده‌اید؟ آنها در معاشرت با این جماعت چگونه رفتار می‌کردند؟

در دوران قدرت محمدرشاه پهلوی حضرت آیت‌الله خزعلی از مستنجان به گناباد تبعید شده بود. بنده افتخار داشتم خدمت معظلم‌به‌باشم، مرتب با ایشان دیدار می‌کردم. یک بار فرمودند: «سلطان حسین تابنده به دیدن من آمد. با اینکه سرزده وارد شد و چیزی برای پذیرایی نداشتم، فقط یک خربزه شکستم و از او پذیرایی کردم. سلطان حسین با ذکر یک مقدمه گفت: اسلام برد و پایه استوار شده است. کلمه توحید و توحید کلمه من گفتم: این به‌جای خود، اما شما بدعت‌گذار هستید، باید دست از بدعت‌گذاری بردارید و اختلاف‌اندازی نکنید. او جواب نداشت. پاکت پولی به من داد و گفت: حضرت آقای والد سلام رسانده و این هدیه ناقابل را برای شما فرستاده‌اند! گفتم: پول را بردارید، من اهلس نیستم. در این اثنی حسین همی کرد



این از مسلمات مذهب‌ماست که تصوف در تمام اشکال و نحله‌های آن باطل است و امری دور از مذهب اهل بیت(ع) محسوب می‌شود. مراجع تقلید در باره این جماعت فتاوی گویایی دارند که ما را از هر توضیح اضافی مستغنی می‌کند. چیزی که امروز اسباب مظالمیبه شده‌این است که اینها بهر غم همه سوابقشان در تصویب اموال مردم و غضب آب و ملک آنان در گناباد، حامی حقوق بشر شده‌اند و مظلوم‌نمایی می‌کنند چرا جنابعالی اجازه ندادید که مردم با انگیزه

دو بنی صدر گفتیم: اطلاع داریم که نوب علی تابنده با سلطان حسین

به بنی صدر گفتیم: اطلاع داریم که نوب علی تابنده با سلطان حسین است؟ این دو برادر در جریان نهضت آیت‌الله کاشانی در دو طرف مبارزه قرار گرفتند تا هر طرف شکست خورد برادر سمت پیروز نجاتش بدهد. وقتی دربار پیروز شد، نورعلی از تهران فرار کرد و به بیدخت آمد. سلطان حسین با پارتی‌بازی نجاتش داد. در انقلاب هم همین سیاست اعمال شد و وقتی شاه فرار کرد و انقلاب پیروز شد، نورعلی از تهران فرار کرد و به بیدخت رفت. وقتی خواست از سیاه خارج شود، جلویش رقم و گفتم: «بنده مسئول کمیته انقلاب اسلامی گناباد هستم. می‌خواهم چند کلمه با جنابعالی صحبت کنم.» گفت: «بفرمایید با هم سوار مینی‌بوس شویم تا با شما صحبت کنم.» داخل مینی‌بوس به او گفتم: «آقای رئیس‌جمهور! این نورعلی تابنده که در روزنامه انقلاب اسلامی که شما صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن هستید، مقاله می‌نویسد، می‌شناسید؟» گفت: «پسر خوبی است!» گفتم: «اطلاع دارید او پسر صالح علیشاه، قطب صوفیه درخت‌است؟» گفت: «باشد. پسر خوبی است.» گفتم: «اطلاع دارید این آقا با سلطان حسین تابنده قطب فعلی دروایش برادر است؟ این دو برادر در جریان نهضت آیت‌الله کاشانی در دو طرف مبارزه قرار گرفتند تا هر طرف شکست خورد برادر سمت پیروز نجاتش بدهد. وقتی دربار آمد. سلطان حسین با پارتی‌بازی نجاتش داد. در انقلاب امام خمینی هم همین سیاست اعمال شد و وقتی شاه فرار کرد و انقلاب پیروز شد، سلطان حسین فرار کرد و در تهران نورعلی از او حمایت کرد. آقای بنی‌صدر! این دو برادر سر و ته یک کرباس‌اند. مثل جیب‌برهای زمان طاغوت که صبح با هم صبحانه می‌خوردند و برای شکار به سمت حرم امام رضاع) کمین می‌کردند و سپس به زد و خورد می‌پرداختند. زوارانی که از حرم مطهر بیرون می‌آمدند با قلبی پاک دلسنان می‌سوخت و جلو می‌رفتند و آن دو جوان را با زحمت از دم جدا می‌کردند و در همین کش و قوس جیب‌زوار می‌زدند و از هم جدا می‌شدند و در سمت پایین خیابان در گوشه خلوتی پول را با هم تقسیم می‌کردند. اینگونه نزاع در گناباد یعنی جنگ زرگری.» پاسخ بنی‌صدر حمایت کامل بود: باشد پسر خوبی‌است!

ظاهرا جنابعالی در این باره با شهید

آیت‌الله دکتربهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟ آیت‌الله شهید دکتر بهشتی در سفری به تربت حیدریه آمده بود. همراه جمعی از برادران روحانی به‌منظور استفاده از بیانات معظلم‌به آنجا رفتم. با اینکه مناقین جمع شده بودند و شعار مرگ بر بهشتی سر می‌دادند، ایشان در سخنرانی خود هیچ انتقابی به شعار دهنده‌ها نکرد و فقط فرمود: «جان‌ها برای شما دامنسی مهربان است از اسلام وجود ندارد.» تربتی‌ها پس از خاتمه سخنرانی با چوب و چماق به جان آنها افتادند و پس از ضرب و شتم آنها را سوار اتوبوس و راهی شهرهایشان کردند. موقع خداحافظی شهید بهشتی با مسئولان عرض کردم بنده مسئول کمیته انقلاب اسلامی گناباد هستم. عراضی خدمتان دارم. موقع سوار شدن، ایشان اشاره کرد، بیا سوار شو. عقب ماشین سواری من، ایشان و استنادار خراسان دکتر حسن غفوری‌فرد بودیم. آقای استنادار خوابش برد و تا فرودگاه مشهد بنده با دکتر بهشتی صحبت کردم. اولاً وضعیت گناباد، خانقاه و دوران انقلاب را شرح دادم.

ایشان قدرانی کرد و فرمود: «خوب شد مرا روشن کردید. در تهران خیلی زنگ می‌زدند که سلطان حسین را پیش من بیاورند. راهش نتخواهد داد.» معظلم‌به فرمودند: «چند روز قبل در امریکا جلسه‌ای در حضور رجال سیاسی بود و در باره روحانیت شیعه بحث می‌کردند. فتاوت آنها این بود که روحانیت شیعه حاضر است خود را به کشتن بدهد، اما تسلیم نشود. یکی گفت: این بهشتی یک عیب دیگر هم دارد و آن این است که کلاه سرش نمی‌رود. خیلی زرتنگ است!»

از کتون هدف القانات این جماعت باشند، به ویژه جوانان، چه پیامی دارید؟ این از مسلمات مذهب ماست که تصوف در تمام اشکال و نحله‌های آن باطل است و امری دور از مذهب اهل بیت(ع) محسوب می‌شود. مراجع تقلید درباره این جماعت فتاوی گویایی دارند که ما را از هر توضیح اضافی مستغنی می‌کند. چیزی که امروز اسباب مظالمیبه شده این است که اینها بهرغم همه سوابقشان در تصویب اموال مردم و غضب آب و ملک آنان در گناباد، حامی حقوق بشر شده‌اند و مظلوم‌نمایی می‌کنند. به جوان‌ها توصیه می‌کنم در اطراف سوابق و پیشینه اینها و رفتار بچه‌ها هیچ مطالعه کنند و به شکل مستند اینها را بیانشانند. خداوند همگان را از شرور آخر الزمان محفوظ بدارد، والسلام علیکم ورحمت‌الله و بر کاته.

ایشان با شهید دکتربهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟ آیت‌الله شهید دکتر بهشتی در سفری به تربت حیدریه آمده بود. همراه جمعی از برادران روحانی به‌منظور استفاده از بیانات معظلم‌به آنجا رفتم. با اینکه مناقین جمع شده بودند و شعار مرگ بر بهشتی سر می‌دادند، ایشان در سخنرانی خود هیچ انتقابی به شعار دهنده‌ها نکرد و فقط فرمود: «جان‌ها برای شما دامنسی مهربان است از اسلام وجود ندارد.» تربتی‌ها پس از خاتمه سخنرانی با چوب و چماق به جان آنها افتادند و پس از ضرب و شتم آنها را سوار اتوبوس و راهی شهرهایشان کردند. موقع خداحافظی شهید بهشتی با مسئولان عرض کردم بنده مسئول کمیته انقلاب اسلامی گناباد هستم. عراضی خدمتان دارم. موقع سوار شدن، ایشان اشاره کرد، بیا سوار شو. عقب ماشین سواری من، ایشان و استنادار خراسان دکتر حسن غفوری‌فرد بودیم. آقای استنادار خوابش برد و تا فرودگاه مشهد بنده با دکتر بهشتی صحبت کردم. اولاً وضعیت گناباد، خانقاه و دوران انقلاب را شرح دادم.

ایشان قدرانی کرد و فرمود: «خوب شد مرا روشن کردید. در تهران خیلی زنگ می‌زدند که سلطان حسین را پیش من بیاورند. راهش نتخواهد داد.» معظلم‌به فرمودند: «چند روز قبل در امریکا جلسه‌ای در حضور رجال سیاسی بود و در باره روحانیت شیعه بحث می‌کردند. فتاوت آنها این بود که روحانیت شیعه حاضر است خود را به کشتن بدهد، اما تسلیم نشود. یکی گفت: این بهشتی یک عیب دیگر هم دارد و آن این است که کلاه سرش نمی‌رود. خیلی زرتنگ است!»

از کتون هدف القانات این جماعت باشند، به ویژه جوانان، چه پیامی دارید؟

این از مسلمات مذهب ماست که تصوف در تمام اشکال و نحله‌های آن باطل است و امری دور از مذهب اهل بیت(ع) محسوب می‌شود. مراجع تقلید درباره این جماعت فتاوی گویایی دارند که ما را از هر توضیح اضافی مستغنی می‌کند. چیزی که امروز اسباب مظالمیبه شده این است که اینها بهرغم همه سوابقشان در تصویب اموال مردم و غضب آب و ملک آنان در گناباد، حامی حقوق بشر شده‌اند و مظلوم‌نمایی می‌کنند. به جوان‌ها توصیه می‌کنم در اطراف سوابق و پیشینه اینها و رفتار بچه‌ها هیچ مطالعه کنند و به شکل مستند اینها را بیانشانند. خداوند همگان را از شرور آخر الزمان محفوظ بدارد، والسلام علیکم ورحمت‌الله و بر کاته.

ایشان با شهید دکتربهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی هم دیدار و صحبتی داشته‌اید؟ شنیدن خاطره آن دیدار هم در این بخش از گفت‌وگو برای ما مغتئم است؟